

نقش سیاسی خاتونان دربار در عهد ترکمانان

(۹۲۰-۷۸۰ هـ. ق)

حانیه امینی^۱

چکیده

اهمیت زن در جامعه ایلیاتی ترکمان، با گسترش یافتن محدوده ایلی به امپراطوری، ابعاد وسیع‌تری یافت و تدبیر و نظرات خاتونان ترکمان در اداره امپراطوری، مورد توجه قرار گرفت. خاتونان دربار، به دلیل نگرش ترکمانان به عنصر زن، علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، فرصت پرداختن به فعالیت‌های سیاسی را نیز یافتند. آنها در نقش مادر، همسر و خواهر به نحوی، در تصمیم‌گیری‌های حکومت، نقش فعال و چشمگیری داشتند. آنان، برخلاف بسیاری از زنان حرمسرا در طول تاریخ به ایفای نقش، به‌عنوان عناصر پشت پرده اکتفا نکرده و نقش‌آفرینی خود را به مسائل سیاسی، به‌صورت علنی سوق دادند. هرچند زنان سلاطین ترکمان، از نظر مقام سیاسی به‌پای خاتونان ایلیخانان و ممالیک نمی‌رسیدند، ولیکن در ساختار اجتماعی و سیاسی از منزلت بالایی برخوردار بودند. در این مقاله صرفاً به نقش‌های سیاسی زنان عهد ترکمانان، از قبیل وساطت و میانجی‌گری، شفاعت، مشورت، دخالت در امور حکومتی و جانشینی پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: خاتونان دربار، زن، ترکمانان، قراقویونلو، آق‌قویونلو.

۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان H.aminiesf@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۰۱

مقدمه

با زوال ایلخانان در سال ۷۳۶ هـ. ق و آغاز منازعات خانگی بین شاهزادگان مغول و حامیان ترک آنها، ایران و آسیای صغیر با بی ثباتی سیاسی روبه‌رو شد. خلاء سیاسی موجود در آسیای صغیر و ایران به دنبال سقوط سلاجقه روم و ایلخانان، میدان مبارزه طلبی و ستیزه‌جویی را برای مردان متهور ترک و مغول فراهم ساخت. از این دوره تا حاکمیت قطعی عثمانی‌ها بر آسیای صغیر، حکومت‌هایی با ساختار قبیله‌ای به حاکمیت پرداختند. حدود بیست حکومت محلی در غرب ایران و سرتاسر آسیای صغیر در طول قرن هشتم و نهم هجری قمری روی کار آمدند که به رغم گسست سیاسی بین آنها، پیوستگی فرهنگی و اداری بسیار زیادی بین آنان وجود داشت و آن تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی بوده است. از جمله این امیرنشین‌ها که در آناتولی شکل گرفته و توانستند دامنه فتوحات خود را بر ایران، به جز خراسان بگسترانند، حکومت‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو هستند. این دوره، از پرتنش‌ترین و ناپایدارترین ادوار تاریخ میانه ایران در عرصه سیاست است. این دو قبیله ترکمان در اواخر قرن سیزدهم از ترکستان به آذربایجان مهاجرت کردند. قراقویونلوها در نواحی آذربایجان و سیواس مقیم شدند و آق‌قویونلوها ناحیه دیاربکر را متصرف گردیدند.

از گذشته تا حال، زنان نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند. این مسئله یکی از مهم‌ترین دلایلی است که ضرورت بررسی وضع زنان در تاریخ را گوشزد می‌کند. زنان در طول تاریخ از دوران باستان، تاکنون در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نقش آفرینی کرده‌اند و در سیر تحولات تاریخی تأثیرگذار بوده‌اند. عصر حاکمیت ترکمانان در ایران به لحاظ منزلت، احترام و موقعیت زنان به‌ویژه زنان خاندان حاکمه، قابل تأمل است. در دوره‌های مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام، زنان به‌صورت رسمی و مستقیم در امور سیاست دخالت نداشته‌اند؛ مگر در موارد استثنایی





که زنان پادشاه یا حاکم بوده یا لیاقت و شهامت خاصی داشته‌اند. نقش سیاسی و موقعیت خاتونان دربار به‌عنوان عناصر تأثیرگذار در سیاست‌های خرد و کلان ایران دوره ترکمانان، بسیار مهم و قابل تأمل است. خاتونان دربار و سوگلی‌های سلطان، از حوزه مسائل اجتماعی و اقتصادی فراتر رفته و فعالیت‌های خود را به مسائل سیاسی و دیپلماتیک گسترش دادند.

وساطت و میانجی‌گری

در دوره ترکمانان زنانی حضور داشتند که وجودشان موجب مصالحه دو زمامدار و فرمانروا در جهت تحکیم مودت و رابطه حسنه سیاسی می‌شده است. زنان، با نفوذ و درایت کافی این قدرت را داشتند که اختلافات بین دو طایفه را حل و فصل کنند و به‌عنوان واسطه، به اختلافات پایان دهند. نمونه‌ای از این زنان، تاتارخاتون است که گفته شده، اولین زنی است که در دوره ترکمانان، نقش سیاسی مهمی ایفا کرده است. تاتارخاتون خواهر قرامحمد قراقویونلو، به هنگام اسارت برادرش، توسط قرايولوک عثمان بیگ، زمینه برقراری صلح دو اتحادیه و آزادی برادرش را فراهم کرد. (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۷) وی کار بزرگی انجام داد و صلح را میان دو طایفه قراقویونلو و آق‌قویونلو برقرار کرد. همچنین در زمان قراقویونلوها، جهان‌شاه با انعقاد قرارداد صلح "آمد" با وساطت سرای‌خاتون (مادر جهانگیر میرزا آق‌قویونلو) اطاعت و تابعیت آق-قویونلوها را به‌دست آورد. ساراخاتون موجبات صلح بین دو اتحادیه قراقویونلو و آق‌قویونلوها را فراهم ساخت، صلحی که سال‌های قبل، تاتارخاتون بین این دو طایفه انجام داده بود.

نقش زنان به خصوص در امر وحدت‌بخشی میان فرزندان، رفع اختلاف و منازعات میان آنها و تربیت و آماده نمودن آنها برای حکومت و فرمانروایی در این عصر، قابل ملاحظه است. در این عصر، زنانی توانا و بانفوذ، حضور داشتند که کدورت‌ها و



اختلافات بین فرزندانشان، همچنین اختلافات بین پسر و پدر را حل و فصل نموده و نقش مؤثری به‌عنوان واسطه داشته‌اند و از آن‌جایی که برای مادر احترام و ارزش خاصی قائل بودند، درمقابل از سخنان و نظراتش پیروی کرده و خلاف آن‌را انجام نمی‌دادند. در زمان قراقویونلوها، قیام و عصیان دو تن از فرزندان جهانشاه قراقویونلو، با نام‌های حسنعلی میرزا و پیربوداق میرزا، مانع از این شد که وی بتواند محدوده فرمانروایی خود را به‌صورت یک امپراطوری توسعه دهد. جان بیگم خاتون، همسر دلاور و صاحب‌نام جهانشاه نیز با داشتن روحیه اقتدار سیاسی، با ایفای نقش واسطه و میانجی اختلافات داخلی حکومت جهانشاه را با درایت به مصالحه می‌کشاید. او در زندگی سیاسی همسرش جهانشاه و پسرش پیربوداق و حتی فرزندان همسرش از جمله حسنعلی میرزا نقش مؤثری داشت و حتی پس از مرگ همسرش جهانشاه، نیز در سرنوشت سیاسی این خاندان و تعیین جانشین برای اداره حکومت قراقویونلوها مداخله می‌نمود. این زن باسیاست، در جریان‌ات سیاسی حکومتش دخالت داشته و گویا جهانشاه تا حد زیادی تحت نفوذ و اختیار او بوده است. (کاتب، ۱۳۴۵: ۲۷۴)

نقش بارز جان بیگم خاتون، در حل و فصل شورش حسنعلی میرزا علیه پدرش جهانشاه نمود عینی یافت و فرو نشانیدن شورش حسنعلی میرزا، از نقاط قوت سیاسی وی محسوب می‌شود. شورش حسنعلی میرزا پسر جهانشاه در تبریز، موقعیت فرمانروای قراقویونلوها را در خراسان به‌شدت متزلزل ساخت. این شورش سبب تعجیل بازگشت جهانشاه از خراسان و مصالحه بر سر مرزهای شرقی با تیموریان شد و در واقع، این شورش، انفجار کینه‌های متراکم شده عده‌ای از امرای جهانشاهی و حسنعلی میرزا که به مدت پانزده سال در زندان قهقهه در ماکو به سر برده بودند، محسوب می‌شد. خاستگاه اشرافی و شاهزادگی این شورش، بیانگر نارضایتی در میان عناصر ترکمن از سیاست‌های جهانشاه بوده است. (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۴۹)



حسنعلی با وساطت جان بیگم خاتون مورد عفو قرار گرفت و به والیگری عراق عرب، که در تصرف پیربوداق، شورشی و عصیانگر دیگر جهانشاه بود، منصوب شد. (هیئتس، ۱۳۶۲: ۱۷۳) همچنین، پیربوداق که یکی از شجاعترین فرزندان جهانشاه بود، پس از بازگشت از لشکرکشی‌های خراسان و استقرار در شیراز و تصرف منطقه وسیعی از حدود بغداد تا ناحیه کرمان، در شیراز، بنای طغیان علیه پدر را گذاشت و برای شهرهای زیر سلطه خود، مالیات سنگینی وضع کرد و قلمرو خارج از سلطه خود را به باد غارت داد و رفتاری کاملاً مغایر و متضاد با دوره حکمرانی خود، پیش از فتح هرات با اقوام شهری و روستایی زیر نفوذ خود، نشان داد. (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۴۲) وی قبلاً پدر را در هرات مدد رسانده بود، اما از صلح او با ابوسعید خشنود نشد و این عمل را دلیل ضعف پدر قلمداد کرد. به‌همین دلیل، چون از خراسان به شیراز بازگشت، اعلام استقلال کرد. (میرجعفری، ۱۳۸۵: ۲۵۸) شورش پیربوداق نیز در این دوره خاستگاه شاهزادگی داشته و ناشی از جنبه‌های روانی و بی‌اعتمادی و رقابت بین پسران جهانشاه بوده است که سرانجام این شورش نیز، توسط والده پیربوداق، حرم محترم میرزاجهانشاه (جان بیگم خاتون) بعد از آمدن او بسیار، قرار بدان داد که پیربوداق میرزا دست از شیراز باز دارد و با اتباع و اشباع و اولاد به جانب دارالاسلام بغداد رفت فرونشست. جهانشاه برای خلاصی از مشکلات داخلی ناشی از قیام پسران، با دادن حکومت بغداد به حسنعلی میرزا، دو برادر را در مقابل هم قرار داد. جان بیگم خاتون مادر پیربوداق، مأمور شد حسنعلی میرزا را تا بغداد همراهی نماید. مأموریت دیگر این خاتون آن بود که به‌کار پیربوداق نیز رسیدگی نماید و قرار به آن شد که پیربوداق رخت اقامت به دارالاسلام بغداد کشیده، دست از مواصت مملکت فارس بردارد و این چنین بود که پسر زیاده سر، از راه دلجوئی مادر به جانب دارالاسلام سفر کرد. (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۷۱۰) جان بیگم خاتون همسر جهانشاه پنجاه هزار



چادر (خانوار) از ترکمن‌های تابع پیربوداق را که در عراق به سر می‌بردند و قرا الوس نامیده می‌شدند و نیز عده‌ای از طوایف ترک را به آذربایجان کوچ داد. (بیناچ، ۱۳۷۵: ۲۷۰) پیربوداق چندگاه در بغداد ماند، آن مملکت را مزروع و معمور گردانید، اما خیال شیراز مطلقاً از دماغ او بیرون نرفت و پیوسته متعرض حوالی مملکت پدر گردید و به انواع بی‌رحمی، خاطر او را می‌رنجانید. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۶/۵۶۱۸)

از زنان بانفوذ دیگر در زمان آق‌قویونلوها، ساراخاتون (سرای خاتون)، مادر ازون‌حسن است. وی زنی سیاستمدار و با کفایت بوده و در بسیاری از امور سیاسی نقش فعال و چشمگیری داشته است. جهانگیرمیرزا با پناه گرفتن در ماردین سال ۸۵۷ هـ. ق/ ۱۴۵۳ م، حملات نظامی علیه برادرش ازون‌حسن انجام داد. وی پس از ناکامی در میدان جنگ، سعی کرد با تلاش‌های صلح‌جویانه و وساطت مادرش، به نوعی ازون‌حسن را متقاعد به تبعیت از برادر ارشد، به حکم سنت‌های ایلی - قبیله‌ای نماید. (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۹۱) ازون‌حسن که در تعقیب برادرش جهانگیرمیرزا، ماردین را محاصره کرد. مادرش ساراخاتون، واسطه صلح میان دو برادر شد و ازون‌حسن را وادار به مراجعت از آمد کرد. وی که زن بانفوذ و بادرایتی بود، به درخواست آمده به ازون‌حسن، گفت: جهانگیر و اهل و عیالش کجا بروند؟ ازون‌حسن از جمله مادر حیا کرد و فسخ عزیمت کرد. اما از والده‌اش درخواست کرد که برادرش جهانگیرمیرزا باید یک پسر خود را به ملازمت من فرستد که البته درخواستش هم اجرا شد. (روملو، ۱۳۴۹: ۳۵۹) و این چنین مادر، بین دو برادر صلح برقرار کرده و دامنه این آشتی تا به سومین برادر ازون‌حسن یعنی، اویس که در رها بود و سر به طغیان برداشته بود نیز، کشیده شد و پسر جهانگیرمیرزا، علی‌خان‌میرزا نیز به عنوان گروگان به دست ازون‌حسن افتاد. سال بعد، برادرش جهانگیر دوباره قیام کرد و بالاخره مجبور به اظهار انقیاد شد. او کوشید، نزد فرمانروای قراقویونلو فرار



کند اما پس از مذاکرات و اقدامات طولانی که ابتکار آن باز با ساراخاتون بود، ناگزیر شد از برادر خود، اوزون حسن اطاعت کند. (هیتس، ۱۳۶۲: ۱۷۶-۱۷۱) نمونه‌ای دیگر از این میانجی‌گری‌ها، در مورد تاجلوخانم هم صدق می‌کند، چنانکه از شواهد امر برمی‌آید، تاجلو بیگم مدت‌ها بعد از مرگ همسرش (شاه طهماسب) زنده بوده و در حل اختلافات میان برادران شاه طهماسب اول، سام میرزا و القاص میرزا نقش مؤثری داشته است. (یوسف‌جمالی، ۱۳۸۷: ۲۴۷) ابوبکر طهرانی در کتاب دیاربکریه، ضمن شرح فتح قلاع کردستان نیز چنین ذکر می‌کند که: «چون امراء عظام، بدلیس را محاصره ساختند و والی آنجا ابراهیم بیگ، مادر خود را با نائب خود، به وساطت فرستاد و صاحب قران عفو فرمود و لشکر بازگردانید». (طهرانی، ۱۳۵۶: ۵۴۳)

البته، همیشه اینگونه نبوده که وساطت زنان کارساز بوده باشد، گاهی وساطت‌های مادرانه حاصلی نداشته است: در نبرد بین ابوسعید تیموری و اوزون حسن در سال ۸۶۱ هـ. ق، ابوسعید برای صلح، سفیری نزد اوزون حسن فرستاد، اما اوزون حسن همان رفتار را با او داشت که ابوسعید پیش از آن‌ها کرده بود، حتی وساطت مادر ابوسعید نیز، حاصلی نداشت. (طاهری، ۱۳۸۰: ۲۰۷) همچنین زمانی که سید مرید ارغون که امیرالامرا بود به ترکمانان تاخت و چند نفر از آنان را اسیر ساخت، در اثنای تک‌وتاز، حسن بیگ از کمینگاه بیرون تاخته، امیر مرید را که رکن اعظم دولت ابوسعید بود دستگیر کرد. سلطان از این واقعه سراسیمه و پریشان گشته، مادر خود را با بعضی اجله سادات به طلب صلح، نزد حسن بیگ فرستاد که صلح کند، اما والده سلطان بی نیل مقصود بازگشت. (غفاری کاشانی، ۱۴۰۴: ۳۵۷)

شفاعت

زنان، به واسطه توانایی‌های ذهنی و روانی، ظرافت‌های روحی، دوراندیشی، اعتقاد به روش‌های انسانی و دوری از خشونت و بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی و نفوذ و



موقعیت‌های اجتماعی خاص خود، در میانجی‌گری و شفاعت از مظلومان و محکومان، نقش به‌سزایی داشتند. آنان، گاه در مقام شفاعت قرار گرفته و با این کار از خونریزی‌های بی‌جا جلوگیری می‌کردند. در دوره تیموریان، سرای‌ملک‌خانم از جمله زنانی بود که با تکیه بر تدابیر عاقلانه و موقعیت مناسبی که نزد تیمور داشت، با وساطت و شفاعت خود، راهگشای امور مختلف می‌شد. با وساطت سرای‌ملک‌خانم، شادملک از مرگ نجات یافت، همچنین امیرزاده ابابکر میرزا نیز، به شفاعت این زن توانست، پدرش میرانشاه را که به واسطه اختلال روانی و سوء رفتار از حکومت آذربایجان برکنار شده بود به بغداد نزد خود ببرد. (یزدی، ۱۳۳۶: ۴۰۶)

در زمان قراقویونلوها، جهانشاه از برادرش اسکندر به علت خودداری کردن او از اجابت درخواستش، درمورد واگذاری برخی مناطق، به او خشم گرفت و به نافرمانی پرداخت. پس از آن، اسکندر قلعه‌ای را که برادرش جهانشاه به آن، پناه برده بود، محاصره کرد و او را وادار به خروج نمود. جهانشاه درصدد برآمد نزد شاهرخ فرار کند، ولی توسط تعقیب‌کنندگان دستگیر شد و تنها به خاطر شفاعت مادرش بود که از کشته شدن نجات یافت و برادرش اسکندر تمام شهرهای حوضه دریاچه وان را به او واگذار کرد. (سومر، ۱۳۶۹: ۱۴۷)

چنانچه حسنعلی میرزا پسر جهانشاه قراقویونلو به شفاعت نامادریش (جان بیگم خاتون) از مرگ نجات پیدا کرد نقش سیاسی جان بیگم خاتون در فرونشاندن شورش حسنعلی میرزا، فرزند همسرش از نقاط قوت سیاسی او محسوب می‌شود. (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۴: ۶۰)

حسن پادشاه نشانی برای حسنعلی میرزا فرستاد و مضمون آنکه اگر امیر و وزیر خود را که خمیر مایه فتنه بودند به قتل آوری و رؤس ایشان را به درگاه ارسال نمایی ما او را امان دهیم و ذیل عفو بر جرائم او پوشانیم. بنابر آن حسنعلی بر مقتضای فرموده پدر خود، بعضی از مخصوصان خود را گردن زده،



سرهای ایشان را به درگاه پدر فرستاد و التماس کرد که خواهرم بیاید و مرا به درگاه عرش برد. جهانشاه یکی از خواهران او را فرستاد تا او را به بیلاق سهند آورند. امرا به استقبال او شتافته به اردوی همایونش داخل نمودند بعد از چند روز جهانشاه دستور داد که امرا به عزم شکار سوار شوند و حسنعلی را اسیر دام بلا گردانند. حسنعلی خود را به حرم پدر انداخت و خاتون جان بیگم که مادر سایر فرزندان بود دستمالی در گردن آن بی دولت انداخته، گناه او را درخواست کرد و به شفاعت نامادری اش از مرگ نجات یافت. جهانشاه نیز فرمان به اخراج قلمرواش را داده و او را به بیگم خاتون سپرد که از راه بغداد او را به حدود شام برساند. بنابراین، بیگم نیز، حسنعلی را از حوالی بغداد گذرانیده به شام فرستاد. (روملو، ۱۳۴۹: ۴۰۳) اما همین پسر قدرناشناس، نامادری خود را که روزی او را از مرگ نجات داده و به او حیاتی دوباره بخشیده بود، به قتل رسانید. حسنعلی، برادرش ابوالقاسم را که حاکم کرمان بود، از ترس اینکه مبادا مورد توجه امرا و سپاهیانش قرار گیرد، کشت و بیگم، زن پدرش را که باعث حیات او بود هلاک کرد و برادران او، قاسم و حمزه را به تیغ گذرانید. (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۵۰) و این چنین بود که از طریق شفاعت زنان، در نقش مادر و همسر از قتل های زیادی جلوگیری به عمل آمد.

سفارت

زنان، به غیر از وساطت و شفاعت مردان، به عنوان سفیر صلح، بین دولت های متخاصم به کار برقرای صلح کمک می کردند. زنان ترکمان این قدرت و موقعیت را داشتند که به دربارهای دول خارجی رفت و آمد کنند و با آنها مراوده داشته باشند. زمانی که اوزون حسن پیرامون توقات و آماسیه را به باد تاراج داد و بدین سان، نبرد ترکمانان و عثمانیان (۸۶۵ هـ. ق) آغاز شد. سلطان محمد دوم، نخست زمامداران "سینوپ" را شکست داد و سپس به سوی قراقویونلو حصار، پیشروی کرد. نیروهای دو رقیب



نزدیک "کماخ" در کنار فرات علیا به هم برخوردند. اوزون حسن که از وخیم شدن اوضاع، سخت به وحشت افتاده بود، مادرش را که زن سیاستمداری بود، نزد سلطان عثمانی گسیل داشت، وی این بار نیز توانست به مخاصمات پایان دهد. سلطان عثمانی نیز مقدمش را گرامی داشت و او را "والده" خطاب کرد. لیکن چون خواستار شد که باید طرابوزان به عروسش دسپینا خاتون متعلق و منسوب باشد و سعی کرد با لطایف الحیل، سلطان را از این جنگ منصرف سازد سلطان عثمانی گوش نداد. (چارشلی، ۱۳۶۹، ۵۵/۲) طرابوزان در سال ۸۶۵ هـ. ق/ ۱۴۶۱ م تسخیر شد. سلطان عثمانی، ساره خاتون (مادر اوزون حسن) را که در طرابوزان جزو ملتزمان رکاب بود، نواخت و برای اینکه او را تسکین دهد قسمتی از گنجینه‌هایی را که در کاخ بدست آمده بود به او بخشید. (مینورسکی، ۱۳۵۳: ۱۶۷)

در جنگ با بیگانگان، سارا خاتون، سفیر اوزون حسن بود و گویی تمام زندگی این زن در سفارت و تلاش برای ایجاد صلح گذشته است و از طریق مکاتبات سیاسی با حکومت‌های دیگر مراد می‌کرده است. در جنگ سال ۸۶۵ هـ. ق / ۱۴۶۱ م بین اوزون حسن و سلطان محمد عثمانی، اوزون حسن صلاح کار خود را در این دید که با گسیل داشتن مادرش، سارا خاتون، به همراه حاکم چمشگزیگ که کرد بود به دربار سلطام محمد، باب مذاکره و مصالحه بگشاید. پس سارا خاتون، با هدایای بسیار از جانب اوزون حسن، نزد سلطان محمد آمد و با عهدنامه صلح موافقت کرد که بر اساس آن، اوزون حسن تعهد کرد به طرابوزان کمک نکند. لیکن هنگامی که کوشید سلطان را مجاب سازد که با حمله به شهر، خود را به خطر نیندازد، وی پاسخ داد: مادر شمشیر اسلام در دست من است. (لردکین، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳) سلطان که بلافاصله از طریق بایبورد عازم طرابوزان شد، جانب حزم را نگه داشت و این دو تن را نیز با خود برد. همراه بردن سارا خاتون توسط سلطان محمد، یعنی اسارت موقت و احتمال



اسارت دائم یا مرگ با اقدام به کوچک‌ترین عمل اشتباه توسط اوزون‌حسن که البته به وقوع نپیوست و سلطان عثمانی او را آزاد کرد.

در سال ۸۶۸ هـ. ق/۱۴۶۴ م سفیر اوزون‌حسن، کلیدهای شهر گرگر را که توسط اینال، اتابک حلب محاصره شده بود به سلطان خوشقدم تسلیم کرد. این کلیدها از جانب کردها، به رؤسای آق‌قویونلو داده شده بود. در سال بعد، بار دیگر در قاهره در قبال تحویل گرگر، خرپوت و ده‌هزار دینار را مطالبه کرد و بار دیگر اوزون‌حسن مجبور شد از نقشه خود دست بکشد، اما برای اینکه تاوان از دست رفتن گرگر را بگیرد، به جنگ با اصلان‌ذوالقدر حاکم ابلستین رفت و با خدعه، خرپوت را از چنگ او خارج کرد و برای اینکه از سلطان خوشقدم، در این مورد استمالتی شده باشد، علاوه‌بر، فرستادن امیرموسی‌ترکمان، حاکم رها به قاهره، اوزون‌حسن، مادر خود، ساراخاتون را نیز به قاهره فرستاد. ساراخاتون در رجب سال ۸۷۰ هـ ق به قاهره رسید و کلیدهای خرپوت را به سلطان تقدیم کرد. (هیئتس، ۱۳۶۲: ۱۸۴)

زمانی که اوزون‌حسن در روستاهای نزدیک سلطانیه بود، خبر یافت که پسرش اغورلو محمد (۸۷۷ هـ ق)، شیراز را گرفته است. چون اوزون‌حسن این خبر را شنید، بیدرنگ اردو را برچید و به سوی شیراز حرکت کرد. اغورلو محمد چون شنید که پدر، با لشکری جرار به جنگ او می‌آید، گریخت و از قلمروی خود بیرون آمد و با همسر و همه خاندان خود به خاک عثمانی رفت و از آنجا فرستادگانی نزد سلطان بایزید، گسیل کرد و از او زنه‌ار خواست. اغورلو به سیواس گریخت و زن و همه خاندانش را پیش از خود بدانجا فرستاد و خود با سیصدسوار، از پی ایشان رفت. بایزید او را به مهربانی پذیرفت و مهمانی‌های شاهانه به افتخارش ترتیب داد. بعد از آن به قسطنطنیه رفت، سپس نزد سلطان عثمانی رفت و سلطان عثمانی وی را "فرزند" خطاب کرد. او پس از آن که چندین بار به دیدار سلطان رفت، مناسب دید که از او



درخواست کند تا به او در مرزهای مجارستان فرماندهی دهند و به او قول داد که پیوسته رعیتی خوب و وفادار باشد. سلطان عثمانی به او پاسخ داد که وی را در بارگاه پدرش اوزون حسن که دشمن او بود بر تخت پادشاهی ایران خواهد نشاند و به او سپاه و ساز و برگ داد تا پیکار را آغاز کند و او را به سیواس که به عنوان مرز بود فرستاد. (باربارو و دیگران، ۱۳۴۹: ۲۹۷-۲۹۶) مادر اغورلومحمد طی عرضه‌داشتی، سلطان عثمانی، محمد اول، را در جریان موقعیت ملک اوزون حسن، جایی که او از طریق سیواس به آنجا رفته است قرار می‌دهد وی بیان می‌دارد که قصد مردمی که آنجا زندگی می‌کنند خوب نیست و از وی طلب پناهندگی فرزندش را می‌کند. همچنین، اغورلومحمد، مادرش را برای جلب نظر سلطان مصر، نزد ملک اشرف قایتبای، سلطان ممالیک فرستاد و از سلطان خواهش کرد که مادرش را راهنمایی کند که بین او و پدرش میانجی شود. (چارشلی، ۱۳۶۹: ۱۰۵/۲)

شیخ حیدر نیز مادر خود را نزد سلطان یعقوب فرستاد. وی پس از جلب توجه سلطان یعقوب، در سال ۸۹۳ هـ ق، مادر خود، خدیجه بیگم را برای کسب اجازه جهاد، علیه چرکسها به خدمت یعقوب (برادرزاده‌اش) به قم فرستاد. سلطان یعقوب در این سال، مشغول گذرانیدن قشلاق در قم بود و خدیجه بیگم موفق شد برای بار سوم اجازه حمله به چرکسها را به رسم جهاد برای پسرش بگیرد. لذا به همراه نامه‌ای از طرف سلطان یعقوب آماده حرکت شد.

سلطان مراد آق قویونلو برای جنگ با شاه اسماعیل اول، تصمیم گرفت از حاکم قم مدد جوید. به همین منظور، مادر خود را که دختر شروانشاه بود و گوهر سلطان خانم نام داشت. نزد اسلمش بیگ حاکم شهر قم فرستاد تا او را به اتحاد با سلطان مراد، وادار سازد. گوهر سلطان خانم، سرانجام موفق شد، اسلمش بیگ را به اتحاد با سلطان مراد و جنگ با شاه اسماعیل اول راضی سازد. (غفاری فرد، ۱۳۸۴: ۳۴)

مشورت با زنان

از عوامل و زمینه‌هایی که به دامنه حضور سیاسی و اعمال نفوذ زنان می‌افزود، مسأله مشورت بوده است. زنان خاندان حاکمه، نفوذ ویژه و فوق العاده‌ای بر همسران خود یا فرزندان‌شان داشتند. عقاید و نظرات و مسلک سلاطین در سیاست‌هایی که در پیش می‌گرفتند، ناشی از تأثیرپذیری آنها از خواتین‌شان بود. نکته‌سنجی‌ها و باریک بینی‌های زنان با تدبیر و با نفوذ، گاه بهترین یاور مردان بوده است و از طریق مشورت با آنها گاه، بهترین نتایج به دست می‌آمده است. گرچه از قدیم مشورت با زنان در امور مهم منع شده، لیکن زنانی که عقل و ذکاوت خود را به اثبات می‌رسانیدند، در انجام امور مهم مملکتی طرف مشورت مردان قرار می‌گرفتند. (حجازی، ۱۳۷۶: ۱۸۱) زنانی که در طول زندگی، فضل و عقل و علم خود را به اثبات رسانیده بودند، بهترین مشاوران مردان بوده و مردان در انجام امور مهم مملکتی بدون نظرخواهی و مشورت با آنها، کاری صورت نمی‌داده‌اند. علی‌رغم این‌که برخی افراد، سعی داشته‌اند که با نوعی طنز با این مسأله برخورد کرده و به‌خصوص برای تحقیر و تخفیف بیشتر شاهان، آنها را متهم به مشورت با زنان کنند. مشورت امرا و ارکان دولت با خواتین نشان دهنده نفوذ و صاحب نظر بودن آنها و اهمیت عقایدشان در اجرای سیاست‌ها بوده است، گرچه همیشه نتایج مثبت نداشته و گاه منجر به فتنه‌هایی نیز می‌شده است. در دوره تیموریان که معاصر با ترکمانان بودند نیز مشورت سلاطین با زنان نیز انجام می‌شده است. شاهرخ برخلاف تیمور، پادشاهی خودرأی و مستبد نبود و از این‌رو، دامنه نفوذ زوجه‌اش، گوهرشادآغا در امور کشوری گسترده بود و بسیاری از امور به رأی و نظر این زن رتق و فتق می‌شد. (بارتولد، بی‌تا: ۱۳۸) همچنین سلطان حسین بایقرا، زمانی که مادرش فیروزه‌بیگم در قید حیات بود، در تمام امور با وی مشورت می‌نمود. (زمجی اسفزاری، ۱۳۳۹: ۳۳۱)



در زمان جهانشاه قراقویونلو، همسرش جان بیگم خاتون، از درایت اجتماعی-سیاسی ایام خود، به خوبی برخوردار بود و از این جهت مورد علاقه شاه بوده و به عنوان مشاور جهانشاه، نقش به سزایی در موفقیت‌های سلطان، ایفا می‌کرده است که همواره مورد مصلحت وی در رتق و فتق امور کشورداری بوده است. جهانشاه در بسیاری از امور مملکتی او را دخالت می‌داد و از تدبیرهای او کمال استفاده را می‌برد. وی به لحاظ حربی و نظامی دارای تجربیاتی بوده است، چون علاوه بر مشاورت‌های مملکتداری با سلطان، اغلب در مسائل مملکتی به کمک پسر بزرگش پیربوداق نیز می‌شتافته است. کاتب در کتاب تاریخ جدید یزد، از وی چنین یاد کرده است: «مه‌داعلی، سلطنت پناه، مخدومه جهانیان الشریفه العلیا خاتون جان بیگم، خلدت ایام سلطنت‌ها» (کاتب، ۱۳۴۵: ۲۷۴) جهانشاه و پسرش پیربوداق، در بسیاری از امور سیاسی با او مشورت می‌کردند و این مطلب از مشورت‌های پیربوداق با مادرش آشکار می‌گردد. «پیربوداق میرزا، به استخلاص کرمان متوجه شده، با فرار شیخ جلال‌الدین، پیربوداق میرزا، کرمان را فتح نموده و مدت دو ماه در آن حدود توقف نمود و والده‌اش نیز از معسکر جهانشاه پادشاه به یزد رفته، پیربوداق میرزا را طلب داشت، چون به دیدار او پیوست و مواجب شکر باری تعالی را به ادا رسانید. به اشارت والده، کرمان را به برادرش ابویوسف میرزا ارزانی داشت و خود به شیراز توجه نمود». (روملو، ۱۳۴۹: ۳۴۴) و به یاری تدبیرات جان بیگم خاتون، به شیراز رفت و در اواخر سال ۸۵۷ هـ ق با سنجر تیموری جنگید که به پیروزی پیربوداق و تسخیر شیراز انجامید. (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۳۲) مسلماً، جان بیگم خاتون از درایت‌ها و توانایی‌های مکفی برخوردار بوده که سلطان مقتدر قراقویونلو و پسرش، به همکاری با او تمایل نشان می‌دادند و از نظراتش بهره می‌گرفتند. همچنین از فرامینی که جان بیگم خاتون صادر می‌کرده است می‌توان به قدرت فراگیر او پی برد. وی فرمانی مربوط به پیشوائی

مذهبی ارمنیان ولایت اغوان از گنجه‌سر و معاف بودن پیشوا و کشیشان مسیحی آن منطقه از جزیه و مالیات‌های مشابه صادر کرد. (بوسه، ۱۳۶۷: ۵۰) فرمانی از جهان‌شاه و همسرش جان‌بیگم‌خاتون، نیز در تعدیل نرخ خوراکی‌ها و ارزاق عمومی، صادر شده که بدین شرح می‌باشد:

«به تأیید سبحانی، فرمان عالم مطاع، سلطان اعظم و خاقان مالک رقاب الامم، ظل الله الرحمن، ابوالمظفر جهان‌شاه بهادرخان و حکم حضرت عصمت پناه سلطنت شعار عصمت دثار بیگم، خلدالله سلطنتهما و ابد مملکتها، نافذ شد که اجناس منال خاصه شریفخ و مظفوری و قاضی نظام و نصرآباد سرپشت که داخل جمع ابواب المال کاشان‌اند از گندم و جو و کلوزه و پنبه و باقلا و ذرت و زیره و گاورس و کنجه و نخود و بادام و مویز و دوشاب و خضر و یات و غیرذلک، به رعایای کاشان به طرح ندهند. هر چه فروشند از نرخ روز، زیاده نفروشند و به تعسیر وقت ندهند و آنچه حاصل شود سود داخل جمع نمایند و بدین علت، معارض و مزاحم رعایا و متوطنان و سکان آنجا نشوند. فرزندان دولتیار و امرای کامکار و فقهم الله للسعادات تغییر این عارفه نکنند و نیز از فرموده تجاوز نمایند و خلاف‌کننده در لعنت خدا و رسل و ملائکه باشد. فقد بآء بائمه و غضب ربه علیه». (مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۲: ۳۵-۳۳)

در زمان اوزون‌حسن نیز ساراخاتون مادر سلطان و همسرش سلجوق‌شاه‌بیگم، نفوذ زیادی داشته و در بسیار از امور سیاسی مداخله می‌کردند و او در اکثر امور با آنها مشورت می‌کرد. همچنین تمام افراد حکومت فرمانبردار او بودند. «مهدعلیا، عفت‌پناه، ملکه سلجوق‌شاه‌بیگم، امر شریفش در ممالک مطاع بود و امرای الوس فرمانش را تلقی





به اذعان و اتباع می‌کردند و آن حضرت، در تدبیرات امور مملکت و تنسیق احوال سلطنت، فکر متین و رأی زرین داشت و امر شاوروهن در باب او معروف [و انفاذ خالفوهن، موقوف] بود. (خنجی، ۱۳۸۲: ۴۰۵) در بهار سال ۸۷۳ هـ ق که یعقوب قلعه آمد را ترک گفته و عازم ییلاق بود، قاصدی خبر آورد که پایتخت کشور شهر تبریز به دست مرادبیگ بایندری افتاده است. نظر مشاوران و نزدیکان یعقوب و به‌ویژه مادرش سلجوقشاه بیگم آن بود که همگی بی‌درنگ متوجه تبریز شوند. ظاهراً نرسیده به تبریز، دروغ بودن خبر زمامداری مرادبیگ معلوم شده بود، اما فراهم آمدن زمینه و پشتیبانی اکثر بزرگان از یعقوب و نارضایی خود مردم کشور، اعم از آنکه واقعیت داشت یا ناشی از بغض ملکه مادر بود، شاهزاده جوان را بر آن داشت که کار برادر نابخرد و کوتاه بینش را یکسره کند. (طاهری، ۱۳۸۰: ۱۲۴)

مواردی نیز بوده که مشورت با زن، سلطانی را از روی زمین به نفع دیگری بر انداخته است: سلطان احمد جلایر در آخرین جنگ خود، شکست خورد و عده‌ای از سربازانش به اسارت ترکمانان قرایوسف درآمدند. خود او بدون اسلحه و لباس در باغی مخفی شد. پیرمردی بهاء‌الدین جولاه نام که در تبریز کفاشی (پینه دوزی) می‌کرد او را دید. سلطان احمد، خود را معرفی کرد و ضمن اینکه توصیه کرد که از این راز با کسی سخن نگوید، گفت: من در این شهر افراد زیادی دارم شبانگاه نزد آنها برو، آنچه از مال و دنیا خواهی طلب کن و وعده داد که هرگاه به بغداد رسید، یعقوبیه را به او واگذار خواهد کرد. پیرمرد کفاش، پیشنهاد او را با خوشحالی پذیرفت و ماجرا را به همسرش بازگفت. همسرش گفت: یعقوبیه، سرزمینی بسیار دوردست و نفعی از آن متوجه ما نیست، بهتر آن است که نزد قرایوسف رفته و او را از محل سلطان آگاه سازی و در مقابل این خدمت پاداشت را بگیری. با این سخنان، شوهرش را از

تصمیمش بازداشت. پینه‌دوز، بدون اتلاف وقت نزد قرایوسف رفت و سرانجام سلطان احمد به قصاص کشته شد. (سومر، ۱۳۶۹: ۹۸)

موضوع مداخله زنان در امور مملکت، از مسائلی قابل توجه در هر عصر است. در عصر ترکمانان، از آنجا که زنان دربار، از قدرت و نفوذ بسیار برخوردار بودند و همچنین احترام و ارزشی که مردان برای مادران و همسران خود قائل می‌شدند، آنان را برآن می‌داشت که وارد امور سیاسی و مملکتی شده و فعالیت‌های خود را از پشت پرده، علنی سازند. اینک نمونه‌هایی از فعالیت‌های سیاسی دو چهره شاخص عصر آق‌قویونلوها را ذکر می‌کنیم: ساراخاتون مادر اوزون‌حسن و سلجوقشاه بیگم همسر وی.

سلجوقشاه بیگم همسر اوزون‌حسن و مادر سلطان یعقوب و سلطان خلیل، زنی بسیار بانفوذ و کاردان بوده و در امور مملکتی همه وقت، دخالت فراوان و نفوذی تام داشت و تا زمان مرگش که در سال ۸۹۴ هـ ق رخ داد از حیثیت و اعتباری بسیار، در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برخوردار بود. سلجوقشاه‌خاتون در حل مسائل سیاسی دوره اوزون‌حسن و سلطان یعقوب منشأ آثار بسیار بود و نقش مؤثری در تکاپوهای سیاسی داشت. (خنجی، ۱۳۸۲: ۴۲۷) زمانی که، امر سلطنت بر سلطان خلیل قرار گرفت، وی از ترس قدرت و نفوذ مادر بدگمانی نسبت به وی، سلجوقشاه بیگم را از تبریز به دیاربکر فرستاد، تا استقلال سلطنتش محفوظ و دست مادرش از دخالت در کارهای دولتی کوتاه بماند.

سلطان یعقوب از قشلاق به نیت تسخیر ممالک آذربایجان و عراق و فارس، عازم بیلاق شد و چون به رودخانه پانبوقلو رسید، مبشران رسیدن مهدعلیا سلجوقشاه‌خانم و عبور او را از بلده بتلیس خبر دادند. شاهزاده به دیدار والده شتافت و چون بیگم از مخالفت یعقوب پادشاه آگاه شد، مصلحت در آن دید که ایلچی به خدمت سلطان



خلیل فرستد و اظهار اطاعت و انقیاد و عذرخواهی نماید. (روملو، ۱۳۴۹: ۵۷۳)
خنجی اصفهانی در این ارتباط می‌افزاید:

«بعد از وفات حضرت صاحب قران سعید (یعقوب) چون نوبت ملک به سلطان خلیل رسید. القصد توجه حضرت اعلی به صوب دیاربکر مقرر گشت. حضرت مهدعلیا مرافقت فرزند ارجمند را ترک ننمود و به موافقت سلطان اصلاً التفات ننمود بعد از واقعه سلطان، نوبت به حضرت اعلی رسید و نفاذ حکم مهدعلیا درجه سمیا گرفت و شهرت عظیم‌شأنش در عالم انتشار یافت. ملک مصر به اخوت او افتخار نمودی و پادشاه روم او را والده فرمودی. هیچ ایلچی از جایی به پایه سریر خلافت مصیر نیامدی که ایلچی حضرت مهدعلیا همراه نبودی و هیچ حاکم تبرک و پیشکشی نکشیدی که توسل به خدمت و تبرک او را لازم ندیدی». (خنجی، ۱۳۸۲: ۴۰۵)

به‌رغم آن‌که، سلجوقشاه‌بیگم فرزند خود، سلطان یعقوب را در امور حکومتی یاری رساند، اما همسر سلطان یعقوب، آن‌گونه‌که شرح آن بیان می‌گردد، در مسائل حکومتی، نه تنها حامی همسرش نبود، بلکه در این مسیر مزاحمت‌های زیادی برایش، ایجاد کرد، زیرا درصدد آن بود که سلطان یعقوب را از سلطنت خلع کند و فرد مورد علاقه خود را به قدرت برساند.
ساراختون، همسر قرایولوک عثمان‌بیگ در حل ستیزه‌های داخلی اتحادیه، نقش مؤثر و سازنده‌ای داشت. وی برای حل مشکلات سیاسی پسرش اوزون‌حسن با همسایگان به دربار جهان‌شاه و اردوی سلطان محمد فاتح در حمله به طرابوزان رفت و آمد می‌کرد. زمانی که اوزون‌حسن، ضد برادران خود لشکر کشید، مادرش سارا خاتون دخالت کرد و اوزون‌حسن را وادار به مراجعت از آمد کرد. (هینتس، ۱۳۶۲: ۱۷۱)

وی آن‌چنان که گذشت، زن کاردان و سیاستمداری بود. ساراخاتون، در بسیاری از امور سیاسی و حکومتی نقش چشمگیری داشته است. وی طی مکاتباتی، فرزندش اوزون‌حسن را از موقعیت شیراز و تدارک جنگی آگاه می‌نموده است.

قساوت زنان

زندگی زنان دربار، دسیسه‌های درباری، رقابت‌های ایلی، سوءظن شوهران، حسادت‌های زنانه، رقابت با دیگر زنان و رقابت با فرزندان سایر زنان را به دنبال داشت که در پی این موارد، آنها از وضعیت موجود احساس خطر کرده و آنها را قسی‌القلب می‌کرد. زنان در جهت‌گیری‌های سیاسی خود، قادر بودند عطوفت و لطافت زنانه را کنار بگذارند و با خشونت‌های مردانه وارد عمل شوند. گاه این خشونت برحق و در جهت دفاع از حیثیت و آبرو و اهداف بزرگ بود که آنها را به انجام اعمالی دلیرانه، وا می‌داشت و گاه، حسادت‌ها، جاه‌طلبی‌ها و آرزوها، آنها را چنان سنگدل و قسی‌القلب می‌نمود که از دسیسه، توطئه و قتل و کشتار نیز، واهمه‌ای نداشتند. در حرمسرای شاهانی چون اوزون‌حسن و سلطان یعقوب که اغلب زنان ماه‌ها در اندرونی خود می‌ماندند و یا جرأت دل‌باختن در بیرون از دربار را نداشتند گاه پیش می‌آمد که به فردی درباری گوشه‌چشمی نشان می‌دادند و این‌جا بود که زنی از فاسق‌شدن پروا نمی‌کرد و برای ادامه کار نامشروع خود به توطئه علیه جان شوهر خود دست می‌زد. (آزاد، ۱۳۶۶: ۲۲۷) شرکت در فتنه‌ها و دسایس، میان خواتین بیشتر رایج بود. به‌ویژه که هرچه پیش‌تر می‌رفتند دامنه تحریکات و فتنه‌انگیزی‌های آنان افزایش می‌یافت، چرا که آنها به تدریج از سادگی‌های زندگی صحرائشینی دور می‌شدند و به تجملات و تن‌آسایی، خو می‌گرفتند. همچنین محدودشدن زنان در گوشه حرمسراها و قدرت‌یافتن شاهزادگان نیز زمینه مناسبی برای دست‌یازیدن به فتنه و دسیسه را فراهم می‌کرد. در زمان تیموریان، گوهرشادآغا، در زمره زنانی بود



که اقدامات جاه‌طلبانه‌اش در عرصه سیاست، خالی از چاشنی قساوت و اعمال غیرانسانی نبود. بیشتر دسائس زنانه برای به سلطنت رسانیدن فرزندان یا فرد مورد نظر خود، انجام می‌گرفته است. سبب فوت یعقوب‌پادشاه را روملو چنین ذکر می‌کند: «این که مادرش سلجوقشاه بیگم، اراده نمود که مسیح‌میرزابن‌حسن را مسموم گرداند. به این داعیه در ظرفی که قیسی در آب کرده بود سم داخل کرد. یعقوب‌پادشاه از حمام بیرون آمده، به اتفاق برادرش یوسف‌بیگ تناول نمودند. در این اثنا، سلجوقشاه بیگم از روی اعراض از آن قیسی تناول نمود و بعد از آن پهلو بر بستر ناتوانی نهادند.» (روملو، ۱۳۴۹: ۶۲۶)

ظاهراً کشته شدن پادشاهان توسط همسران خود، سابقه‌ای طولانی در تاریخ ایران دارد. نمونه‌ای از این مورد را که در زمان چوپانیان رخ داده است را ابتدا بیان می‌کنیم: شیخ حسن چوپانی (۷۴۴ ق)، پسر امیر تیمورتاش و نوه امیر چوپان، مؤسس سلسله چوپانی که به شیخ حسن کوچک نیز معروف بود، از جمله پادشاهانی است که به دست زوجه خود کشته شد. شیخ حسن چوپانی پس از رسیدن به قدرت و جلوس بر تخت سلطنت، گروهی از امرا از جمله امیر یعقوب شاه را مأمور جنگ با عثمانی کرد. سپاه شیخ حسن چوپانی در جنگ، شکست خورد و منهزم بازگشت. شیخ حسن فرمان داد تا یعقوب‌شاه را به سبب تقصیری که در جنگ با عثمانی‌ها کرده بود دستگیر کنند. عزت‌الملک که با یعقوب‌شاه روابط پنهانی داشت به تصور آن‌که شوهرش (شیخ حسن) به روابط آنها پی برده، نگران شد و یک شب با دو سه تن از زنان همراز خود، امیر شیخ حسن را هلاک ساختند. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۴۲۸) در این عصر نیز، نمونه‌ای از این دسائس زنانه و شوهرکشی‌ها دیده می‌شود، که توسط زن سلطان یعقوب و با هدف به تخت‌نشاندن دلباخته خود، به حکومت انجام شد (نک: باربارو و دیگران، ۱۳۴۹: ۳۰۳-۳۰۲)

از راه‌های حاکمیت مقتدرانه زنان، به حکومت رساندن فرزندان یا افراد مورد نظرشان بود که بر آنها تسلط و نفوذی عاطفی داشتند. زمانی که فرزند آنها در جایگاه ولیعهدی نبود و یا مقام والایی نداشت، نهایت تلاش خود را برای رفع موانع و بالا بردن موقعیت فرزند مورد علاقه خود می‌نمودند و در این راه متحمل سختی‌های بسیار می‌شدند و گاه قدرت‌طلبی آنها را ناگزیر از توطئه‌چینی و خشونت می‌نمود. گاه عاطفه بیش از حد مادران برای کسب موقعیت برتر برای فرزندان‌شان و رقابت با فرزندان سایر زنان، آنها را به هر کاری وا می‌داشت. در توطئه‌های زنان حرمسرای اوزون‌حسن، سلجوقشاه‌بیگم که سوگلی شاه نیز بود، نقش مهمی در کنار زدن اغورلومحمد از زن دیگر اوزون‌حسن و به تخت‌نشاندن پسرش، خلیل‌میرزا داشت. اغورلومحمد پسر اوزون‌حسن، که از همسرکرد وی و دختر دولتشاه‌بیگ بود، برای پدرش پیغام فرستاد که صلاح در آن است که در همین‌روز به اتفاق جنود، از عقب منه‌زمان، سلطان محمد را مغلوب سازیم. سلجوقشاه‌بیگم که مادر سلطان خلیل و سایر فرزندان‌ش بود، شاه را تحریک نمود که اوغورلومحمد داعیه دارد که شکست سپاه روم به‌دست او واقع شود تا در میان لشکر اعتبار تمام یابد، اوزون‌حسن نیز، گفتار او را قبول کرد و پسرش اغورلومحمد را به حضور طلبید. (روملو، ۱۳۴۹: ۵۳۲)

ریشه‌های اختلاف اوغورلومحمد، والی شیراز با پدرش به تحریکات سلجوقشاه‌بیگم مادر خلیل‌میرزا که تلاش‌های طاقت‌فرسایی برای جانشینی پسرش انجام می‌داد نشأت می‌گرفت. سلجوق بیگم آنقدر، علیه اوغورلومحمد پیش شوهرش، بدگویی کرد که اوزون‌حسن از او سرد شد و حتی زندگی او را به مخاطره انداخت. از آن‌جایی که اوغورلومحمد، به خواسته خود نائل نشد، این بار به عثمانی‌ها پناهنده شد. که اوزون‌حسن به‌کلی از این موضوع دچار شک و سوءظن شد. سلطان محمد فاتح، با روی‌گشاده، وی را پذیرفت و در صدد برآمد تا در ازای عملی که اوزون‌حسن در



مورد قرامانیان انجام داده بود، مقابله به مثل کند. بنابراین دخترش گوهرخان سلطان را به عقد او درآورد و او را به سمت والی سیواس تعیین کرد و به مرز فرستاد. اوزون حسن از پناهندگی وی به خاک دشمن بسیار خشمگین شد و در پی آن بود که به هر نحوی که باشد او را از میان بردارد و دور از ذهن نیست که در این میان تحریکات و تفتینات سلجوقشاه بیگم، شاه را به این امر تحریض کرده باشد. (میرجعفری، ۱۳۸۵: ۳۰۲) استقرار اوغورلومحمد در مرز، مانعی در راه انجام خواسته‌های سلجوقشاه بیگم به شمار می‌رفت. لذا سلجوقشاه بیگم، اوغورلومحمد را با حيله و با وعده تفویض حکومت دعوت کرد و او را اغفال ساخت و او را از سیواس خارج ساخت و به محض رسیدن به ارزنجان دستگیر ساخت و دستور قتل وی را داد. حاصل ازدواج اوغورلومحمد با گوهرخان سلطان پسری به اسم گوده احمد بود که پادشاه عثمانی به محض آگاهی از قتل اوغورلومحمد، دختر و نوه‌اش را از ارزنجان به استانبول برد. (چارشلی، ۱۳۶۹: ۱۰۶/۲)

همچنین، در خصوص مرگ اوزون حسن، روملو احتمال می‌دهد که اوزون حسن در حال بیماری، به دست زنش سلجوقشاه بیگم از پای درآمده است. او در این خصوص می‌نویسد: وقتی سر اوغورلومحمد را نزد اوزون حسن آوردند او بیمار بود. بسیار بر خاطرش گران آمد و گفت که اگر از این مرض خلاص شوم، از قاتلانیش انتقام می‌گیرم. سلجوقشاه بیگم از این سخن ترسید و وی را خفه کرد. (روملو، ۱۳۴۹: ۶۲۶)

خنجی اصفهانی مرگ اوزون حسن را این گونه، بیان می‌کند:

«هنگام معاودت از سفر گرجستان، در سال ۸۸۲ هـ. ق، خاقان سعید را ضعف بنیه قوی قوت یافت و قوت قوی از مقاومت مرض روی برتافت، به سرّی که مستور بود، تصریح فرمود و حالی که مرموز بود، توضیح نمود. چون از دارالسلطنه تبریز معاودت



فرمود، ضعف کمال یافته و به واسطه کمال ضعف امور مملکت اختلال پذیرفته، مهدعلیایبگم اندیشید که وقوع واقعه خاقان سعید نزدیک گشته، مبادا از نزول این حادثه امور ملک، خلل آمیز گردد و دندان اطماع مفسدان که به سنگ رأی و فرهنگ خاقانی شکسته بود، دیگر باره تیز شود چه جمعی از فرزندان که در پایه سریر اعلی بودند، به حسب سن خورد می نمودند و سلطان در شیراز فارغ نشسته و از تدبیر مملکت رسته بود. مهدعلیا صورت حال و اندیشه وقوع اختلال را مشروحاً اعلام سلطان خلیل نمود و به قدغن تمام حضور او را طلب نمود. چون به واسطه رسول این اخبار به سلطان وصول یافت، از کمال فرح و سرور استعاره استعجال از صبا نموده، متوجه تبریز شد و با تهیه اسباب جهانبانی در عین عظمت و شوکت سلطانی در اندک زمانی به دارالسلطنه رسید، دعوی پادشاهی، محرر پرداخته، گویی به جای زهر مصیبت نباتی خورده و مقدمات موت پدر را تباشیر حیاتی شمرده».

(خنجی، ۱۳۸۲: ۹۵)

موقع رسیدن به تبریز بیماری چنان شدت گرفت که او دیگر قادر به اداره مملکت نبود. سلجوقشاه بیگم، زوجه او تدبیری کرد و قاصدی نزد خلیل که از همه پسرها بزرگ تر بود، به شیراز فرستاد. (هیئتس، ۱۳۶۲: ۸۱) خلیل بلافاصله پس از مرگ پدر، افرادش را نزد مقصودمیرزا برادر ناتنی خود، که پسر دسپینا خاتون بود فرستاد، آنها به او زهر دادند و سپس با خنجر او را کشتند. این جریانات حکایت از آن دارد که بین زنان سلطان و فرزندان زنان سلطان، رقابت و درگیری های زیادی بر سر تخت نشینی، رخ می نموده است.



مداخله زنان در امر جانشینی

دخالت در امر جانشینی شاهان و به قدرت رسانیدن شاهزاده‌ها و نیز مشارکت در امر سلطنت، از دیگر موارد فعالیت عمده زنان این دوره می‌باشد. اوج این دخالت سیاسی را در سه چهره دختران اسکندر و همسر جهانشاه می‌توان یافت. در زمان قراقویونلوها، دختران اسکندر و همسر جهانشاه، جان بیگم خاتون، پس از مرگ جهانشاه بر سر حکومت، به رقابت با یکدیگر پرداختند، که در این رقابت، زن قدرتمند و با نفوذ جهانشاه موفق شد دختران اسکندر را از صحنه نبرد بیرون براند و خود پیروز صحنه گردد.

با قتل جهانشاه، اختلافات خانوادگی قراقویونلوها، که زیر خاکستر قدرت جهانشاهی پنهان مانده بود، بار دیگر چهره خود را نشان داد. تقسیم‌بندی‌های قبایل و طوایف بار دیگر به سرعت شکل گرفت و هر قبیله‌ای در صدد به تخت‌نشاندن نامزد مورد نظر خود، بود. از خانواده قرایوسف، فرزندان اسکندر میرزا و جهانشاه مدعیان حکومت بودند و همچنین بعضی از امرا نیز به‌طور مستقل، دم از خودسری زدند. دختران اسکندر به نام‌های آرایش بیگم و شاه‌سرای بیگم، به‌محض شنیدن خبر مرگ جهانشاه، در تبریز سودای سلطنت و احقاق حقوق پدری را سرلوحه برنامه‌های خود، قرار دادند و با جلب و جذب بعضی از امرای ناراضی به آن شهر، تسلط یافتند و سپاهیان پراکنده قراقویونلوها را جمع کردند. آنان به منظور حفظ قدرت، اتکا به یک قدرت خارجی را وجهه همت خود قرار دادند. از این رو سعی کردند، نظر و عنایت سلطان ابوسعید را به خود جلب نمایند. آنان با فرستاده تیموریان، به دربار جهانشاه که از چندی پیش در تبریز معطل مانده بود، به مدارا رفتار کرده، در خطبه، دعای سلامتی سلطان را ذکر کردند. (روملو، ۱۳۴۹: ۴۶۲) و این چنین بیگم خاتون، بیوه جهانشاه نقشه رقیبانش را نقش بر آب کرد. رویارویی این دو سپاه با پیروزی سپاه هوادار

حرمسرای جهانشاه و کشته شدن حسینعلی میرزا و اسارت دختران اسکندر میرزا به پایان رسید، اما این تفوق و پیروزی پایان بخش منازعات داخلی و جنگ قدرت در خود خانواده جهانشاه نشد، زیرا هنوز مدعیان زیادی حضور داشتند. در کتاب دیاربکره نام‌های این دو خواهر آرایش یگم و شاه‌سرای بیگم آمده است اما در کتاب مجالس‌المؤمنین از دو دختر اسکندر به نام‌های آرایش بیگم و اوروق سلطان یاد شده است. (شوشتری، ۱۳۵۴: ۳۶۷/۲)



نتیجه گیری

عملکرد سیاسی خاتونان ترکمان، از میانجی‌گری در اختلافات سیاسی بین شاهزادگان و فرمانروایان گرفته تا اعزام سفارت به دربار حکومت‌های همسایه، در افزایش بود. رفتار سیاسی و موفقیت‌هایی که آنان در مأموریت‌های سیاسی، کسب می‌کردند، سبب می‌شد فرمانروایان، در استفاده از آنان به عنوان یک نیروی اجتماعی فعال، تردیدی به خود راه ندهند و آنها را در امور مختلف مشارکت دهند. البته آنان در کنار فعالیت‌های سیاسی علنی، از ایفای نقش‌های پشت پرده و دسیسه‌چینی و توطئه‌گری، برای رسیدن به پاره‌ای از منویات خود غافل نمی‌شدند و در بسیاری از شورش‌های شاهزادگان و ستیزه‌های داخلی و قتل‌های مرموز برخی از فرمانروایان نقش داشتند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت زنان ترکمان، به‌ویژه زنان درباری و صاحب نفوذ، عرصه سیاسی بوده است. با توجه به روابط خانوادگی و نقش کارساز و فعالی که عنصر زن در جامعه ایلی داشته، زنان این عصر توانستند در تاریخ سیاسی نیز نقش‌آفرینی کنند. زنان در قبیله جایگاه مهمی داشته و در اداره حکومت نیز نقش داشته‌اند و حتی در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها مورد مشورت قرار می‌گرفتند. موقعیت خواتین یا همسران خوانین، بدان‌حد بود که یکی از ملاک‌های انتخاب خان، اعتبار و اصل و نسب مادرش بود. خواتین در داخل ارکان حکومتی، دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیمات مهم ایفا می‌کردند. زنان ترکمان، از طریق مشورت و استشفاع، به طرق مستقیم و با قرار گرفتن در هرم قدرت نیز، نقش مهمی در سیاست ایفا کرده‌اند. به طوری که زنان این طوایف، از نظر میزان دخالت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های حکومت، شاخص و متمایز هستند.

منابع

- آزاد، حسن (۱۳۶۶). پشت پرده‌های حرمسرا، ارومیه: انتشارات انزلی.
- باربارو و دیگران (۱۳۴۹). سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- بارتولد، ولادیمیر (بی تا). الغ بیگ و زمان وی، ترجمه حسین احمدی پور، تهران: کتابفروشی مهر.
- بوسه، هریبرت (۱۳۷۶). پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۹۱). حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو در ایران، تهران: سمت.
- حجازی، بنفشه (۱۳۷۶). به زیرمقنعه، تهران: علم.
- چارشلی، اوزون (۱۳۶۹). تاریخ عثمانی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، ج ۲، تهران: انتشارات کیهان.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای امینی، به تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- روملو، حسن (۱۳۴۹). أحسن التواریخ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زمجی‌اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۹). روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به تصحیح سید محمدکاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سومر، فاروق (۱۳۶۹). قراقویونلوها، ترجمه وهاب ولی، تهران: علمی و فرهنگی.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۵۴). مجالس المؤمنین، ج ۲، تهران: اسلامیه.



- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۰). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران: علمی و فرهنگی.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶). دیاربکریه، بکوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران: طهوری.
- غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۴). زن در تاریخ نگاری صفویه، تهران: امیرکبیر.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۲). تاریخ جهان آرا، تهران: نشر کتابفروشی حافظ.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۰۴). تاریخ نگارستان، تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، تهران: فرهنگ.
- میرجعفری، حسین (۱۳۸۵). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه محمود، (۱۳۸۰). روضة الصفا، تصحیح جمشیدکیان فر، ج ۵-۶، تهران، اساطیر.
- کاتب، حسین بن علی (۱۳۴۵). تاریخ جدید یزد، ترجمه ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- لردکین، رأس (۱۳۷۳). قرون عثمانی، ظهور و سقوط امپراطوری عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، تهران: کهکشان.
- مدرسی طباطبائی، حسین، (۱۳۵۲). فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو، قم: حکمت.
- هیتس، والتر، (۱۳۶۲). تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶). *ظفرنامه یزدی*، تصحیح محمد عباسی، تهران: شرکت‌های سهامی چاپ رنگین.

یوسف جمالی، محمد کریم (۱۳۸۷). *حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی شاه اسماعیل اول*، اصفهان: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

مقالات:

ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۸۴). «حاکمان زن شیعه مذهب در ایران»، فصلنامه علمی-ترویجی بانوان شیعه، ش ۶.

مینورسکی. و (۱۳۵۱). «ایران در سده پانزدهم»، ترجمه محمدباقر امیرخانی، فصلنامه فرهنگ، ش ۱۰۲.

ینانچ، خلیل (۱۳۵۳). «جهانشاه قراقویونلو»، ترجمه وهاب ولی، فصلنامه فرهنگ، ش ۱۹.